

نیم‌نگاهی به هیدگر

نوشته‌ی مایکل اینوود
ترجمه از: بهنام خدایانه

www.facticity.blogfa.com
b.khodapanah@gmail.com

این مقاله ترجمه‌ایست از برداشتی آزاد از کتابی تحت عنوان:

Heidegger: A Very Short Introduction
By: Michael inwood
Oxford university press 1997

فیلسوف آلمانی مارتین هیدگر (۱) نقشی اساسی در توسعه‌ی مکتب فلسفی قرن بیستمی یعنی پدیدارشناسی وجودی (۲) داشت، یعنی فلسفه‌ای که رابطه بین پدیدار و آگاهی فرد را می‌آزماید. پژوهش‌های او در معنای هستی "اصیل" (۳) و "غیراصیل" به نحو گسترده‌ای طبقه‌بزرگی از متفکران را تحت تأثیر خود قرار داد، از آن جمله می‌توان فیلسوف آگزیستانسیالیست فرانسوی ژان پل سارتر (۴) را نام برد. نویسنده این مقاله مایکل اینوود (۵) قصد هیدگر از مفهوم دازاین، یا "هستی" را، که برای اولین بار در اثر مهم اش یعنی هستی و زمان (۶) (۱۹۷۲) به تفصیل بیان شده بود را بررسی میکند.

چرا دازاین (dasien)؟

دازاین عبارتست از روش هیدگر برای ارجاع هم به انسان و هم به نوعی از هستی که انسانها دارند. این واژه از فعل *dasein* ریشه می‌گیرد، که به معنای "وجود داشتن" (۷) یا "آنجا هستن" (۸) و، اینجا هستن (۹) می‌باشد. اسم دازاین بوسیله فیلسوف دیگری، برای مثال توسط کانت، برای هستی هر موجودی (۱۰) بکار رفته است. اما هیدگر دامنه این واژه را تنها به انسانها محدود میکند. او اغلب بر معنای ریشه‌ای اسمی آن، به عنوان مثال "هستی آنجایی" یا "هستی اینجایی" تاکید میکند. *Da* در زبان معمولی آلمانی گاهی اوقات به عنوان "آنجا" و گاهی اوقات هم به معنای "اینجا"، که ترجمه آن بسته به متن متغیر است، ترجمه می‌شود. (هیدگر گهگاه پیشنهاد میکند که در حالیکه "اینجا" (*hier*) جایی است که من، در نقش گوینده، هستم، و "آنجا" (*dort*) جایی است که او، در نقش کسی که درباره اش سخن رفته است، هست، *da* جایی است که شما، به عنوان مخاطب توجهات من، در آنجا هستید (xx.343). اما او معمولاً نسبت به دازاین آنچنانکه من و شما فکر میکنیم، فکر نمی‌کند. کلمه زاین به معنای "هستن" (۱۱) است و، به عنوان یک اسم (*sein*)، "هستی" (۱۲) در معنای انتزاعی آن می‌باشد. گاهی اوقات، اما نه همیشه، هیدگر کلمه دازاین را برای تاکید بر معنای "هستی اینجایی/آنجایی" با خط تیره از هم جدا میکند، یعنی به صورت "*Da-sein*".

چرا او انسانها را چنین خطاب میکند؟ زیرا انسانها به شکل قابل ملاحظه‌ای از دیگر موجودات جهان متفاوت هستند. "دازاین عبارتست از موجودی که، در هستی اش، یک فرایند است" (۱۳) (هستی و زمان، بند ۱۹۱). برخلاف دیگر موجودات، ذات دازاین تعریف ناپذیر است:

ذات دازاین در وجودش (۱۴) قرار می‌گیرد. بنابراین آن خصوصیتی که میتوانند در این موجود به نمایش درآیند [به مانند] "خصوصیات" (۱۵) توی دستی در موجودی خاص نیستند که چنین و چنان "به نظر میرسد" (۱۶) و خودش موجودی توی دستی است؛ بلکه آن خصوصیات در هر موردی نحوه‌های ممکن از هستن برای دازاین به حساب می‌آیند، و نه چیزی بیش از این... بنابراین وقتی ما این موجود را با اصطلاح "دازاین" مشخص میکنیم، ما هستی اش را بیان میکنیم نه "چیستی اش" (مثل میز، خانه یا درخت بودن) را. (هستی و زمان بند ۴۲)

اینکه هستی دازاین عبارت از یک فرایند است، تا اندازه‌ای، مبتنی بر این واقعیت است که این هستی "در هر موردی برای من" (۱۷) است، و اینکه دازاین نیازمند این است که با یک ضمیر شخصی، مثل "من"، یا "او"، مخاطب قرار گرفته شود. هستی موجوداتی که صرفاً یا توی دستی (۱۸) هستند یا اینکه نیستند بنابراین به شکلی درست به عنوان "من" یا "او" بی‌نشان داده شده است که برای آنها چیز بی‌اهمیتی است. از آنجاییکه آنها، به مانند دازاین، نمیتوانند عهده دار هستی شخص خودشان باشند، آنها نیازمند، اگر آنها اصلاً چیزی باشند، یک "چیستی" (۱۹) تعریف پذیر هستند. اما یک انسان عبارتست از هر آنچه‌ای که او تصمیم می‌گیرد یا تصمیم گرفته

است که باشد: یعنی "داز این امکان خویش است" (۲۰) (هستی و زمان، بند ۴۲). داز این وجودشناسی از نوع ارسطویی آن را از دوجنبه نقض میکند. یکم اینکه، آن یک جوهر با یک طبیعت ذاتی و با خصوصیات یا "اعراضی" (۲۱) مشخص نیست. و دوم اینکه، توانایی یا امکان داز این مقدم بر فعلیت اش میباشد: داز این یک چیز بالفعل تعریف پذیر نیست، بلکه امکان نحوه های متفاوتی از هستی است.

"بودن یا نبودن، مسئله این است"

با چنین عنوانی طبیعتاً به یاد هملت می افتیم. داز این موجودی است که بر بودن یا نبودن خویش توانایی تصمیم گرفتن دارد. اما هملت چنین پیشنهاد نمی کند که انسان چیزی باشد که بر بودن یا نبودن خویش توانایی تصمیم گرفتن داشته باشد. چرا ممکن است که او، "به مانند میز، خانه یا درخت"، ماهیت مشخصی نداشته باشد؟ برآستی او بایستی ویژگیهای بیشتری را جدای از توانایی برای تصمیم گیری درباره بودن یا نبودن خویش داشته باشد. هیچ چیزی نمیتواند به تنهایی چنین گنجایشی را دربر داشته باشد، همچنانکه آن نمیتواند به عنوان تنها ویژگی خودش وجود داشته باشد. در هر حالتی یک انسان قدرت نامحدودی برای تصمیم گیری ندارد حال به هر صورتی که باشد. او ممکن است مردن را انتخاب کند، اما او نمیتواند متولد شدن را انتخاب کند، یعنی متولد شدن در موقعیتی [دلخواه] و نه در موقعیتی دیگر. همچنانکه هیدگر تعبیر میکند، او به جهان "پرتاب شده" (۲۲) است. اما داز این تنها یکبار پرتاب شده است و آن کنترل خیلی زیادی بر هستی شخصی خود دارد و انتخاب خودکشی برای داز این بجاست اگر از آنچه هست ناراضی باشد. (هیدگر در [هستی و زمان] سخنی از خودکشی به میان نمی آورد، اما واضح است ... که او آنرا به عنوان یک واکنش نامناسب و "ناصیل" (۲۳) به امکان مرگ تلقی کرده است.) بنابراین، آنچه من تصمیم میگیرم چندان عبارت از بودن یا نبودن نیست، بلکه چگونه بودن است. در اینجا ما کاربرد متفاوتی از بیاناتی به مانند "چگونه هستن" (۲۴) و، "شیوه، حالت، یا نحوه بودن" (۲۵) را داریم. تا اینجا ما فرض کردیم که یک موجود یک، و تنها یک، نحوه از بودن را دارا میباشد، اما حالا ما میبینیم که نحوه بودن داز این شامل توانایی انتخاب کردن در بین راههای ممکن گوناگونی از بودن میشود. من میتوانم کشیش بودن، دکتر بودن، و یا فیلسوف بودن را انتخاب کنم. یک پاسخ مناسب به پرسش "من چه هستم؟" نه از یک اظهار بی علاقگی به خویش شکل میگیرد، بلکه از یک تصمیم درباره چگونه بودن من شکل میگیرد، حتی اگر آن تنها تایید تصمیمی باشد که من قبلاً گرفته ام. هیدگر این ویژگی مخصوص را توسط بیان اینکه داز این، تنها در بین همه موجودات، میزید یا هستی (۲۶) دارد نشان میدهد. فعل *existieren* و اسم *Existenz*، همچون معادل های انگلیسی اش، از کلمات لاتین که به صورت تحت اللفظی به معنای "به پیش فرارفتن" (۲۷) و "به پیش فراروی" (۲۸) هستند ریشه میگیرد. داز این با فرارفتن به پیش، راههای هستی خودش را شکل میدهد، آنهم به نحوی که هیچ موجود دیگری چنین عمل نمیکند. این خصوصیت داز این بسیار محوری است و برای همین هیدگر تصمیم میگیرد که ما بایستی به جای سخن گفتن از "مقولات" (۲۹)، آنچنانکه ما این کار را هنگامیکه هستی دیگر موجودات را بررسی میکنیم انجام میدهیم، باید ترجیحاً از "اگزیزتانی ها" (۳۰) (*Existenzialien*) برای نشان دادن خصیصه های اصلی هستی داز این سخن بگوییم.

آیا گفتن این امر که داز این هیچگونه "چیستی" و هیچگونه "خصوصیتی" را در بر ندارد، بلکه به طور کامل عبارت از "امکان" اش میباشد، مبالغه نیست؟ در نهایت من باید خیلی احمق باشم که کشیش، دکتر، و یا فیلسوف شوم. ممکن است که من کچل شوم، بدون هیچ گونه انتخاب شخصی خویش و بدون امکان رشد مجدد موهایم. بیشتر انسانها دارای ساختار بدنی و زیست شناختی مشخصی هستند که این ساختار مشخص به شکل برجسته ای آنها را از نوع دیگری از مخلوقات متمایز میسازد و آنها تنها در امکان اینکه بتوانند این خصوصیات را تغییر بدهند محدود شده اند. برخی از فیلسوفان، طبیعت متمایز انسانی را در عقلانیت او قرار داده اند، و انسان را به عنوان حیوان ناطق (۳۱) تعریف میکنند. البته هیدگر هم چنین استدلال نمیکند که داز این میتواند هر آنچه که میخواهد بشود. شرایط گوناگون (۳۲) محدودیتهایی را در آنچه من میتوانم انجام دهم قرار میدهند. "اگزیزتانس بنیادی (زندگی بنیادی) (۳۳) همواره بواسطه ی واقع بودگی (۳۴) است که مشخص میگردد" (هستی و زمان بند ۱۹۲). اما خصوصیات و شرایط فردی من هرگز صرفاً "خصوصیات توی دستی" نیستند. من میتوانم همیشه نسبت بدانها از راههای گوناگونی واکنش نشان دهم. اگر من کچل باشم، ممکن است از توافق در مورد این امر که من کچل هستم سر باز زنم، و محکم بر این امر که من سری پر از مو دارم پافشاری کنم: ممکن است که من در کچلی خویش غوطه ور شوم، و بگذارم تا آن مرا به سمت نومییدی به عقب براند: ممکن است که کلاه گیزی به سر بگذارم: و ممکن است که به سادگی آنرا نادیده بگیرم: و یا اینکه ممکن است که با

خوشحالی کچلی خود را قبول کرده، و بدان ببالم، و شاید آنرا به عنوان مبنایی برای یک حرفه ی موفق مثل عاشق پیشگی یا هنرمندی قرار دهم. هر کدام از این انتخابها را که من انجام دهم تنها بواسطه ی کچلی من صورت نگرفته است، بلکه به شکل آزادانه ای بوسیله ی من انتخاب شده است.

ناصالتی و "آنها"

اما آیا آن به نحوی آزادانه توسط من انتخاب شده است؟ این واقعیت که کچلی یک ویژگی مهم، و یا یک ویژگی ناپسند شخصی باشد، مستلزم واکنشی خاص مبتنی بر قراردادهای اجتماعی است که من مبدع آنها نیستم، و از این رو طیفی از واکنشهای درخور آن صورت میگیرد. کلاه گیس بر سر گذاشتن واکنشی قابل قبول به نظر میرسد، در حالیکه تلاش برای تراشیدن سر هر کس دیگری آنهم بدین خاطر که من نمیخواهم به عنوان فردی کچل بیش از فردی غیر معمول نسبت به دیگران به نظر برسم واکنش مناسبی به نظر نمی رسد. اگر من چنین بیاندیشم که، چون هر کسی چنین کارهایی را انجام نمیدهد، و در انجام چنین عملی این انتخاب را از خویش سلب کنم، من مرتکب عملی ناصیل گردیده ام. تا آنجاکه من از انجام یکسری از افعال اختیاری خاصی آنهم بدین خاطر که 'آنها'، 'کسی'، یا 'ما' اقدام به انجام چنین چیزهایی نمیکنند، سرباز میزنم، موقعیت من، موقعیتی 'ناصیل' و نه 'اصیل' به حساب می آید، و من تصمیم خویش را به 'دیگران' یا 'آنها'ی ناشناس واگذار کرده ام.

عبارت هیدگر برای "اصیل" *eigentlich* است، که در کاربرد معمولی آلمانی "راستین" (۳۵) یا "شایسته" (۳۶) معنی میدهد. از اینجاست که او عبارت *Eigentlichkeit*، یا "اصالت" (۳۷) را خلق میکند. "ناصیل" هم *uneigentlich* است که معمولاً "واقعی نبودن" (۳۸)، مجازی بودن (۳۹) معنی میدهد و "ناصالت" هم معادل *Uneigentlichkeit* است. دازاین گاهی اصیل است گاهی هم چنین نیست. آیا مقصود هیدگر این است که تنها دازاین اصیل دازاین حقیقی، و انسان حقیقی است؟ آیا دازاین ناصیل، انسانی شایسته نیست؟ نه. وی *eigentlich* را با صفت *eigen*، به معنای "خود" (۴۰) همراه میکند، که در چنین زمینه ای به معنای "داشتن فضایی از آن خود" (۴۱)، یا "داشتن ذهنی از آن خود" (۴۲)، و یا اینکه "ارباب خود بودن" (۴۳) میباشد.

پس ناصالتی چیست؟ ذهنی که ممکن است من بدین نحو داشته باشم، و شخصی که ممکن است من بدین نحو باشم، اگر برای من نیست، پس برای چه کسی است؟ "خود" معمولاً با "دیگرانی" (۴۴) مقایسه میشود، و *eigen* هم با *fremd*، که "بیگانه" (۴۵)، دیگران (۴۶) معنی میدهد. ممکن است که من از گروهی یا فرد دیگری تقلید کنم—خواه این فرد خود هیدگر باشد، یا همسرم، و یا همکار دانشگاهی ام—و مانند آنها عمل کنم و بیاندیشم. اما هیدگر به کرات، بر این باور است، که من از آنچه که "آنها" (۴۷) بدان عمل میکنند و می اندیشند پیروی میکنم. در اینجا او یک اسم ساده ی آلمانی را یعنی *man*، به معنای "کسی" (۴۸) را به کار میگیرد، مثل عبارت "کسی پول میدهد و کسی دیگر مقروض میشود"، گرچه در آلمانی در آنجاییکه *man* به کار میرود اغلب در انگلیسی "ما" (۴۹)، "آنها" (۵۰)، "شما" (۵۱)، و یا "مردم" (۵۲) استعمال میشود. هیدگر این اسم را به یک اسم خاص یعنی *das man*، به معنای "کسی" یا "آنها" تبدیل میکند. "آنها" دیگران هستند، اما آن شامل خود من هم خواهد شد آنهم تا آنجاییکه من به نحوی که آنها عمل میکنند، می اندیشند، و احساس میکنند، عمل میکنم، می اندیشم، و احساس میکنم. آن دیگران مشخصی نیستند، آن عبارتست از هر کسی و هیچ کس. من به انگلیسی می نویسم، زیرا این کاری است که هر کسی بدین نحو انجام میدهد. من در مراسم تدفین غصه دار میشوم زیرا این کاری است که هر کسی مبادرت به انجام آن میکند. تا آنجاکه من با "آنها" مطابقت میکنم، من خود شخصی خویش نیستم، بلکه "خود-آنها" (۵۳) هستم. خود روزمره ی دازاین خود-آنهاست، آنچه که وجه تمایز ما از خود اصیل است (هستی و زمان بند ۱۲۹). دازاین تا آنجاکه مبادرت به انجام کارهایی میکند صرفاً به این خاطر که آنها کارهایی هستند که توسط هر کس دیگری انجام میپذیرند، ناصیل است. آن اصیل است تا مادامیکه خودش ذهن خودش را شکل میدهد، و شخص خودش است، یا به نحوی راستین برای خودش است. البته اصالت نیازی نیست که بر بی قاعدگی (۵۴) دلالت کند. بی قاعدگی میتواند ناصیل باشد، در حالیکه انطباق با تکالیف متعارف میتواند به نحوی غیر اصیلانه انتخاب شده باشد.

ناصالتی به هیچ وجه نقصی نامناسب به شمار نمی آید. آن شرایط معمولی اکثر ما برای اکثر زمانهاست، و بدون آن ما به هیچ وجه قادر به گرفتن تصمیمی نیستیم. اگر من زبانی مثل انگلیسی را بدست نیآورده بودم، من

نمی‌توانستیم برای نوشتن کتابی تصمیم بگیریم. پس، با فرض اینکه مخاطب مورد نظر من فردی انگلیسی زبان است، سبب گیج شدن من نمی‌شود که آیا من باید کتابم را به زبان یونانی باستانی بنویسم و یا انگلیسی، از چپ به راست یا از راست به چپ، و یا اینکه آیا باید کلمه‌ی «خوب» را در معنای «بد» استعمال کنم یا خیر. از طرفی دیگر، این واقعیت که من به نوشتن در انگلیسی محدود شده‌ام مرا متعهد به این امر نمی‌کند که جملات و عباراتی که توسط دیگران مورد استعمال قرار گرفته است، یا «کلیشه‌ها» و حالات دیگران را به کار بندم؛ اگر من مبادرت به انجام این کار بکنم، بدون اینکه تلاش کنم تا منتهای استفاده را از افکار خویش به کار بندم و یا اینکه بیانی مناسب، اگر تا کنون بکار نرفته باشد، برای آنها دست و پا کنم، نا‌اصالتی من ناشایست است. حال، خواه نا‌اصالتی من ناشایست باشد و یا چنین نباشد، پرسشی که مطرح می‌شود عبارتست از اینکه: آیا به من می‌تواند گفته شود، تا حدی که من نا‌اصیل هستم، که درباره‌ی هستی خویش تصمیم بگیریم؟ پاسخ هیدگر عبارتست از اینکه درست است که من نا‌اصیل هستم، و درست است که من تصمیماتم را به «آنها» واگذار کرده‌ام، اما به نحو ضمنی، این من هستم که مبادرت به انجام همه‌ی این کارها کرده‌ام. در هر صورت همیشه برای من این امکان وجود دارد که تصمیمات خویش را اصلاح کنم؛ گرچه ضرورتاً آن کار خیلی آسانی به نظر نمی‌رسد، اما حداقل کاری ممکن است. و اگر من بتوانم به واسطه‌ی تصمیم خویش از نا‌اصالتی بگریزم، پس شکست من برای انجام چنین کاری، گرچه به نحوی ضمنی، بستگی به تصمیمی دارد که مرا هیچ راه گریزی از آن نیست. پس نا‌اصالتی دازاین به معنای این نیست که آن «وجود»، یا کنترلی بر خویش ندارد، بلکه بدین معناست که، آن از هستی خودش فراتر می‌رود...

دازاین و روح

هیدگر دلیل خوبی برای این امر دارد که با آدمیان تحت عناوینی همچون دازاین، پرسشگران (۵۵)، انتخابگران (۵۶)، و خود تولیدگران (۵۷) آغاز می‌کند؛ به این معنا که، سرانجام، این همان جایی است که همه‌ی ما از آن آغاز می‌کنیم، خواه زیست‌شناس باشیم، خواه تاریخدان، و خواه هنرمند. اما، ممکن است چنین اعتراض کنیم که، دازاین تنها جنبه‌ای از آدمیان در کنار دیگر جنبه‌هاست، گذشته از جنبه‌ی زیست‌شناختی، و نیز جنبه‌ی روانشناختی و آنچه که فیلسوفان آلمانی اغلب بدان نام «روح» (Geist) (۵۸) یا «روحی» (۵۹) را نهاده‌اند، اعم از علوم، نظریه‌ها، آثار هنری، حتی ساختارهای اجتماعی و سیاسی‌ای که ما خلق می‌کنیم. آیا هیدگر از همه‌ی اینها غفلت ورزیده است؟ خیر. همه‌ی اینها پذیرفته می‌شوند، اما تنها به عنوان نحوه‌ی هستی دازاین. هیدگر نه به ناحیه‌ای به لحاظ روانشناختی بکلی درونی، و نه به هیچ ناحیه‌ای از موجودات منطقی و ریاضی اقرار نمی‌کند. بیان او درباره‌ی «هستی» دازاین واقع‌گرایی (۶۰) محکمی را دربر می‌گیرد که، چنین رشته‌هایی مانند منطق، روانشناسی، و معرفت‌شناسی، اگر منسوخ نشوند، تنزل رتبه پیدا می‌کنند. دازاین، حتی در عمیق‌ترین حالات و احساساتش، همیشه با جهان و موجودات درون آن درگیر است. نظریه‌های علمی، حتی حقایق منطقی و ریاضیات، نحوه‌ی هستی از وجود خود دازاین در جهان محسوب می‌شوند.

.....

1 Martin heidegger
2 Existential phenomenology
3 authentic
4 Jean paul sartre
5 Michael inwood
6 Bing and time
7 to exist
8 to be there
9 to be here
10 entity
11 to be
12 being
13 Being is an issue
14 existence
15 properties
16 looks
17 In each case mine
18 present at hand

	what	19
Dasein is its possibility	accidents	20
	thrown	21
	inauthentic	22
	What it is	23
Manner,mode,or way of being	existence	24
	to stand forth	25
	standing forth	26
	categories	27
	existentials	28
Rational animal	circumstances	29
	existentiality	30
	facticity	31
	real	32
	proper	33
	authenticity	34
	Not literal	35
	figurative	36
	own	37
Having a room of ones own		38
Having a mind of ones own		39
Being ones own master	(an)others	40
	alien	41
	another	42
	they	43
	One	44
	we	45
	they	46
	you	47
	people	48
	They-self	49
	eccentricity	50
	questioners	51
	choosers	52
Self-producers	soul	53
	spiritual	54
	Realism	55
		60